

اسرائیل چه می کند؟*

ادوارد سعید

برگردان: حسین دادرند

به رغم تلاش‌های اسرائیل در محدود کردن پوشش خبری حملات مخربش به شهرها و اردوگاه‌های آوارگان فلسطینی در کرانهٔ باختری، اخبار و تصاویر مربوط به این حادثه به بیرون درز کرد. اینترنت صدها گزارش مکتوب و تصویری از شواهد عینی فراهم کرد. در حالی که تلویزیون‌های عربی و اروپایی این حادثه را پوشش می‌دادند، اغلب اخبار مربوط به این مسئله در جریان کلی رسانه‌های جمعی ایالات متحده غیرقابل دسترس، مسدود و یا کلاً حذف شده بود. این شواهد مدارک بسیار خوبی به دست می‌دهد که هدف واقعی اسرائیل از این گونه اعمال نظامی - همان‌گونه که همیشه عمل می‌کرده - چه بوده است: تصرف بازگشت‌ناپذیر

اراضی و جامعه فلسطین. خطر رسمی که از سوی واشنگتن و تقریباً تمامی گزارشگران رسانه‌های ایالات متحده حمایت می‌شود، این است که اسرائیل با انتقام‌گیری از عاملان عملیات‌های استشهادی که امنیت و حتی موجودیت این کشور را در معرض تهدید قرار داده‌اند، درصدد است که از خودش دفاع کند. این ادعا در موضع حقیقت مطلق قرار گرفته است؛ نه با آن

* . این مقاله برگردانی است از:

Edward W.Said, "What Israel has done",
The Nation, May, 6,2002, [http:// WWW.the-nation.Com/doc.mhtml](http://WWW.the-nation.Com/doc.mhtml).

و نیز:

Edward Said, "Crisis for American Jews",
Al - Ahram Weekly, May, 16 - 22, 2000,
<http://WWW.ahram.org.eg/weekly/2002/586/op2.htm>

جاده‌ها، مدارس، دکل‌های برق، لوله‌های آب، خطوط تلفن ... به کلی تخریب شده‌اند.»

با کدام معیارهای غیرانسانی ارتش اسرائیل با پشتیبانی ده‌ها دستگاه تانک و نفربر زرهی و با آتش‌باری صدها فروند موشک از سوی هلیکوپترهای آپاچی ساخت آمریکا، بیش از یک هفته اردوگاه آوارگان جنین را به محاصره خود در آوردند؛ منطقه‌ای به وسعت یک کیلومتر مربع از آلونک‌هایی که ۱۵۰۰۰ نفر از آوارگان و چند مرد مسلح به سلاح‌های خودکار را بدون هیچ تانک و یا موشکی در خود جای داده بود، و اقدام خود را هم پاسخی به خشونت‌های تروریستی و تهدید بقای اسرائیل می‌نامند؟ براساس گزارش‌ها، صدها نفر در میان خرابه‌های این حادثه دفن شده‌اند که بلدوزرهای اسرائیل پس از پایان نبرد در حال صاف کردن این خرابه‌ها هستند. آیا غیرنظامیان فلسطینی اعم از زن، مرد و کودک از موش‌ها و سوسک‌ها کمترند که در گروه‌های هزار نفری مورد هجوم واقع شده و کشته می‌شوند، بدون این که کلمه‌ای با آنان ابراز همدردی شده و یا در دفاع از آنان چیزی گفته شود؟ اسارت هزاران مردمی که از سوی سربازان اسرائیلی دستگیر شده و به نقاط نامعلومی منتقل شده‌اند، فلاکت و بی‌خانمانی بسیاری از مردم عادی که در ویرانه‌های برج‌مانده از اقدام بلدوزرهای اسرائیل در سراسر کرانه باختری در تلاش برای حفظ جان خود هستند، محاصره‌ای که ماه‌هاست ادامه دارد، قطع آب و برق در شهرهای فلسطینی، روزهای

چه که اسرائیل مرتکب شده و نه با آن چه که در واقع نسبت به این کشور صورت گرفته، تعدیل نشده است.

عباراتی همچون «فرو ریختن شبکه‌های تروریستی»، «انهدام زیرساخت‌های تروریستی» و «حمله به مخفیگاه تروریست‌ها» (به استعمال عبارات کاملاً غیرانسانی توجه داشته باشید) که هر چند وقت یک بار تکرار می‌شود، آن قدر نابخردانه به کار می‌رود که به اسرائیل این حق را می‌دهد که در حد بالایی از عنان گسیختگی با تخریب، کشتار، تحقیر و ویرانگری زندگی غیرنظامیان فلسطینی را نابود کند. با این وجود نشانه‌هایی در دست است - اگر آنها را مضحک ندانیم - که ادعاهای شگفت‌آور اسرائیل مبنی بر دفاع از موجودیتش به تدریج با اقدامات ویرانگر دولت یهودی و آریل شارون، نخست‌وزیر آدمکش این رژیم، در حال فرسایش است.

طبق گزارش سرژ اشمنان (که مبلغ فلسطینی‌ها نیست) در صفحه اول نیویورک تایمز مورخ ۱۱ آوریل با عنوان: «حملات، طرح‌ها و پروژه‌های فلسطینی‌ها را به تلی از خاک و آهن پاره تبدیل کرده است»، «در شهرهای رام‌الله، بیت‌لحم، طولکرم، قلقیلیه، نابلس و جنین که در محاصره شدید گشتی‌ها و تک‌تیراندازان اسرائیلی هستند و آنان همچنان در حال تیراندازی در خیابان‌ها هستند، ارزیابی وسعت خرابی‌ها غیرممکن است اما با اطمینان می‌توان گفت که زیرساخت‌های زندگی و هر دولت فلسطینی را که ممکن است در آینده تشکیل شود ...

طولانی منع عبور و مرور و خاموشی مطلق، کمبود غذا و دارو، زخمی‌هایی که از فرط خونریزی در حال مرگ هستند، حملات منظم به آمبولانس‌ها و امدادگران که حتی باعث شد فرد میانه‌روی چون کوفی عنان نیز این اعمال خشونت بار را تقبیح کند، درباره این‌ها چه باید گفت؟ نمی‌توان اعمالی را به سادگی به موزه تاریخ سپرد. باید از دوستان اسرائیل پرسید اسرائیل، چگونه با درپیش گرفتن سیاست‌های انتحاری اسرائیل درصدد دستیابی به صلح، مقبولیت و امنیت احتمالی است؟

تبدیل وحشت‌انگیز تمامیت یک ملت از طریق ماشین‌های تبلیغات رعب‌انگیز و خوفناک به جمعیتی که چیزی بیش از یک مشت شبه نظامی تروریست نیستند، نه تنها به ارتش اسرائیل، بلکه به کاروان نویسندگان و مدافعان آن نیز اجازه می‌دهد تا تاریخچه وحشتناک بی‌عدالتی، رنج و اجحاف را به منظور تخریب موجودیت مدنی مردم فلسطین، با مصنوعیت کامل محو کنند. این‌ها مواردی است که از یاد و ذهن افکار عمومی رفته است؛ تخریب جامعه فلسطین در سال ۱۹۴۸ و برجای گذاشتن مردمی که از حقوق خود محرومند، تصرف کرانه باختری، غزه و اشغال نظامی آنها از سال ۱۹۶۷، تهاجم به لبنان در سال ۱۹۸۲ که ۱۷۵۰۰ کشته لبنانی و فلسطینی برجای گذاشت، و نیز قتل‌عام‌های صبرا و شتیلا حملات مداوم نسبت به مدارس اردوگاه‌های آوارگان، بیمارستان‌ها و هر نوع از تأسیسات غیرنظامی فلسطینیان. با

تخریب ساختمان و سپس بردن اسناد و مدارک وزارت آموزش و پرورش، شهرداری رام‌الله، اداره مرکز آمار، مؤسسات مختلفی که در زمینه توسعه حقوق مدنی، بهداشت، فرهنگ و اقتصاد فعالیت می‌کنند، بیمارستان‌ها، ایستگاه‌های رادیویی و تلویزیونی، کدام مقاصد ضد تروریستی تأمین می‌شود؟ آیا مشخص نیست که شارون نه تنها کمر به کشتن فلسطینی‌ها بسته است، بلکه در تلاش است که فلسطینی‌ها را به عنوان مردمی با نهادهای ملی نابود کند؟

در چنین شرایط ناعادلانه و نابرابر قدرت، به نظر دیوانگی است که دائم از فلسطینیانی که نه ارتشی دارند و نه نیروی هوایی و تانکی و نه رهبری کارآمدی، بخواهیم که دست از خشونت بکشند و در مقابل اصراری بر محدود ساختن اقدامات اسرائیل نداشته باشیم. مطمئناً این مسئله، به کارگیری منظم سلاح‌های مرگ‌آور را علیه غیرنظامیان غیر مسلح از سوی اسرائیل پنهان خواهد ساخت؛ اقداماتی که به کرات از سوی تمامی سازمان‌های مهم حقوق بشر مستند و تأیید شده است.

صلحی که درگیر این موضوع واقعی نباشد، پذیرفتنی نیست. موضوع واقعی، امتناع محض اسرائیل از پذیرش حق حاکمیت بلامنازع مردم فلسطین است، آن‌هم به بهانه حق تملکی که شارون و اکثر حامیانش در سرزمینی به نام اسرائیل بزرگ تریعی کرانه باختری و غزه برای خود قائل هستند. در شرح حالی از شارون که در شماره ۵ آوریل فایننشال تایمز به چاپ

رسید، این جمله پایانی که از اتویوگرافی او استخراج شده بود جلب نظر می‌کرد: «او با افتخار از باورهای والدینش نوشته است، آنان معتقد بودند که عرب‌ها و یهودی‌ها می‌توانند شهروندانی باشند که در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند.» سپس چند سطری از کتاب شارون نقل شده است: «اما یهودی‌ها بی‌شک بر این باورند که تنها آنان هستند که بر این سرزمین‌ها حق حاکمیت دارند، و هیچ کس در صدد نیست که با زور و با وجود ترور و هر چیز دیگری آنان را از آن جا اخراج کند. در عالم واقع، وقتی سرزمینی متعلق به شماست ... که شما قدرت داشته باشید، نه فقط قدرت فیزیکی، بلکه باید از قدرت معنوی نیز برخوردار باشید.»

در سال ۱۹۹۸ سازمان آزادی بخش فلسطین (PLO) به پذیرش تقسیم فلسطین به دو کشور اذعان کرد. چندین مرتبه و در مناسبت‌های مختلف خصوصاً در اسناد اجلاس اُسلو بر این مسئله تصریح شده است، اما فقط فلسطینی‌ها این تقسیم‌بندی را صریحاً مورد تأکید قرار می‌دادند. اسرائیل هرگز چنین کاری نکرده است. به همین دلیل است که در حال حاضر بیش از ۱۷۰ شهرک یهودی‌نشین در اراضی فلسطین وجود دارد، و این که چرا یک شبکه جاده‌ای به طول ۳۰۰ مایل این شهرک‌ها را به یکدیگر متصل کرده است و در نهایت مانع از تحرک فلسطینی‌ها شده است (طبق اظهارات جف هالپر از کمیته ضد تخریب منازل، این مسئله تا به حال ۳ میلیارد دلار هزینه دربرداشته

و از سوی ایالات متحده تأمین شده است)، و چرا نباید تا به حال هیچ یک از نخست‌وزیران اسرائیل برای فلسطینی‌ها حق حاکمیت و استقلال قائل شود، و چرا باید شهرک‌ها طبق یک برنامه زمانی سالانه در حال رشد و گسترش باشند؛ نگاهی کوتاه به نقشه نشان می‌دهد که طی فرآیند صلح، اسرائیل به چه کاری مشغول بوده است و پیامد انقطاع و کوچک شدن جغرافیایی در زندگی فلسطینیان چه بوده است. در واقع اسرائیل خود و مردم یهود را مالک تمامی فلسطین می‌داند. در اسرائیل قوانین مالکیت زمین وجود دارد که این مسئله را ضمانت می‌کند، اما اسرائیلی‌ها از حق پذیرش مالکیت زمین برای فلسطینیان در کرانه باختری و غزه، شهرک‌ها و جاده‌ها که همان وظیفه را برعهده دارند، استنکاف می‌کنند.

آن چه که موجب حیرت است این است که هیچ مقام رسمی - نه در ایالات متحده، نه فلسطین، نه عرب‌ها، نه سازمان ملل متحد، نه اروپایی‌ها و نه هیچ کس دیگر - بر سر این مسئله به مبارزه با اسرائیل بر نمی‌خیزند؛ مسئله‌ای که به سختی طی توافقات اُسلو حاصل شده است. چرا تقریباً ده سال پس از مذاکرات صلح، اسرائیل هنوز کرانه باختری و غزه را تحت کنترل دارد؟ امروزه این مناطق آشکار (توسط بیش از هزار تانک اسرائیلی و هزاران سرباز تحت کنترل هستند، اما اصل اساسی همان است که بیشتر بود. هیچ یک از رهبران اسرائیل (به خصوص نه شارون و نه حامیان او تحت عنوان ائتلاف

«سرزمین اسرائیل» که در دولت او اکثریت را دارند) تاکنون نه رسماً اراضی اشغالی را به رسمیت شناخته است و نه تصمیم دارد این مسئله را که فلسطینیان ممکن است به لحاظ نظری دارای حق حاکمیت و استقلال هستند، به رسمیت بشناسد بنابراین صحبت دربارهٔ رویای دولت فلسطینی، همان گونه که این روزها رایج شده است، تنها یک خیال است مگر این که مسئله مالکیت زمین و حق حاکمیت آشکارا و رسماً از سوی دولت اسرائیل پذیرفته شود. در این زمینه تا به حال هیچ کاری صورت نگرفته است و اگر اشتباه نکنم در آینده نیز صورت نخواهد گرفت. باید به خاطر داشت که امروز اسرائیل تنها دولت در جهان است که تا به حال مرزهای بین‌المللی اعلام شده را نپذیرفته است، تنها دولتی که بیش از ۹۰ درصد از اراضی را به صورت امانی در اختیار گرفته تا صرفاً برای استفاده در اختیار ملت یهود قرار دهد. این که اسرائیل مرتباً قوانین بین‌المللی را به تمسخر گرفته است (همان گونه هفته گذشته در همین صفحات از سوی ریچارد فالک مورد بحث قرار گرفت) مبین عمق و ساختار بغرنج مطرود بودن محض است که فلسطینی‌ها ناگزیر از مواجهه با آن بوده‌اند.

به این دلیل است که من نسبت به مذاکرات و نشست‌های صلح تردید دارم؛ صلحی که واژه‌ای دوست‌داشتنی است، اما در شرایط فعلی معمولاً بدین معنی است که به فلسطینی‌ها گفته شود که دست از مقاومت در برابر کنترل اسرائیل بر سرزمینشان بردارند. در میان معایب بسیار رهبری عرفات (اگر نخواهیم از این بیشتر چیزی از رهبری تأسف بار اعراب در کل بگوییم) یکی این است که او در مذاکرات اسلو - که یک دهه به طول انجامید - محور بحث را بر مالکیت زمین متمرکز نکرد تا از این طریق بتواند بار این مسئولیت را بردوش اسرائیل بیندازد که تمایل به اعلام انصراف از اعطای عنوان سرزمین فلسطین دارد. او همچنین نخواست که اسرائیل را ملزم به پذیرش مسئولیتش در آلامی بکند که نسبت به مردم خودش رواداشته است. حال، آن چه که مرا نگران می‌کند این است که او به سادگی درصدد حفظ مجدد خویش است، در حالی که آن چه که ما واقعاً بدان نیازمندیم نظارت‌های بین‌المللی برای حفاظت از ما و نیز انتخابات جدید به منظور تضمین آیندهٔ سیاسی واقعی برای مردم فلسطین است.

پرسش اساسی که اسرائیل و مردمش با آن مواجه‌اند این است: آیا اسرائیل مایل است تا حقوق و تکالیف یک کشور را همچون سایر کشورها بپذیرد و از سوی دیگر منکر نوع غیرممکنی از اعلامیه‌های مهاجرت باشند که شارون و والدینش و سربازان اسرائیلی از روز اوّل به خاطر آن جنگیده‌اند؟ در سال ۱۹۴۸ فلسطینی‌ها ۷۸ درصد از خاک فلسطین را از دست دادند و در سال ۱۹۶۷، ۲۲ درصد باقی‌مانده را نیز از دست دادند. حال جامعه بین‌الملل باید با فشار بر اسرائیل، آن کشور را ملزم به پذیرش

اصل واقعی تقسیم‌بندی، و نیز پذیرش اصل محدود ساختن ادعاهای برون مرزی خود بکنند. این ادعاهای مضحک و بی‌معنا و اساطیری که تظاهر به قانونی بودن می‌کنند تا به حال به این کشور اجازه تعدی و استیلاء بر سایر ملل را داده است. چرا باید این نوع از بنیادگرایی بی‌چون و چرا تحمل شود، اما تا به حال همه آن چه که می‌شنویم این است که فلسطینی‌ها باید دست از خشونت برداشته و ترور را محکوم کنند؟ آیا چیزهایی که تا به حال از اسرائیل درخواست شده، اساسی و بنیادی نبوده‌اند و آیا اسرائیل هر آن چه که می‌تواند باید انجام دهد، بدون این که به پیامدهای آن فکر کند؟ این پرسشی واقعی دربارهٔ موجودیت اسرائیل است، این که آیا اسرائیل موجودیتی همچون سایر دولت‌ها داشته باشد و یا همیشه باید در ورای الزامات و تکالیف سایر دولت‌ها باشد؛ اسناد و مدارک موجود اطمینان‌بخش نیستند.

بحران برای یهودیان آمریکا

در ادامه بحث قصد دارم به این پرسش پاسخ بدهم که چرا یهودیان آمریکا، حتی از احساسات ضدعرب داخل اسرائیل، به شکلی افراطی‌تر از اسرائیل حمایت می‌کنند؟ چند هفته پیش همزمان با شرایط دشواری که به هنگام محاصرهٔ جنین آغاز شده بود، تظاهرات پرسروصدایی در واشنگتن و به حمایت از اسرائیل برپا شد. تمامی سخنرانان، اشخاص مشهور دولتی از جمله چندین سناتور،

رهبان سازمان‌های عمدهٔ یهودی و افراد شناخته شده دیگر بودند که هر یک همبستگی بی‌دریغ خود را نسبت به آن چه که اسرائیل مرتکب شده، ابراز کردند. نمایندهٔ دولت آمریکا در این تظاهرات «ولفو ویتس»، مرد شماره ۲ وزارت دفاع، بود که فردی جنگ سالار از جناح راست افراطی است و دربارهٔ «فرجام» کشورهای هم‌چون عراق پس از سپتامبر سال گذشته صحبت کرد. او همچنین به عنوان حامی سرسخت و افراطی اسرائیل همان کاری را کرد که دیگران کرده بودند؛ او به نیکی از اسرائیل یادکرد و حمایت بی‌قید و شرطش را از این کشور اعلام کرد، اما به طور غیرمنتظره به «آلام فلسطینیان» نیز به شکلی گذرا اشاره کرد. به خاطر بیان چنین عبارتی، او چنان با صدای بلند و طولانی هوشد که نتوانست به سخنرانی‌اش ادامه دهد و به نشانهٔ کم‌لطفی که در حقش صورت گرفته بود، جایگاه سخنرانی را ترک کرد.

نتیجه اخلاقی این حادثه این است که عموم یهودیان آمریکا که امروزه از اسرائیل حمایت می‌کنند به سادگی قادر به تحمل هیچ گونه حق حیاتی برای مردم واقعی فلسطین نیستند، مگر در قالب مفاهیمی چون تروریسم، خشونت، شرارت و افراطگرایی. گفتنی است این امتناع از پذیرش موجودیت «طرف دیگر» - که کمتر چیزی دربارهٔ آن می‌شنویم - بسیار فراتر از افراطگرایی احساساتی‌های ضدعرب داخل اسرائیل است، یعنی کسانی که به طور قطع در خط اول مبارزه با فلسطینی‌ها قرار دارند. با در

نظر گرفتن تظاهرات ضدجنگ ۶۰ هزار نفر از مردم اسرائیل در تل آویو، افزایش تعداد سربازان احتیاطی که از خدمت در مناطق اشغالی خودداری می‌کنند، اعتراض روشنفکران و گروه‌ها و نیز برخی از نظرسنجی‌ها که نشانگر تمایل اکثریت اسرائیلی‌ها به خروج از اراضی اشغالی در قبال دستیابی به صلح با فلسطینی‌ها است، می‌توان گفت دست کم نوعی پویایی در فعالیت‌های سیاسی یهودیان اسرائیلی وجود دارد، اما در ایالات متحده این گونه نیست.

دو هفته پیش هفته نامه نیویورک که تیراژی میلیونی دارد، پرونده‌ای را با عنوان «بحران برای یهودیان آمریکا» به جریان انداخت. موضوع اصلی این بود که «در نیویورک نیز همچون اسرائیل، موضوع بقا مطرح است». قصد خلاصه کردن نکات مهم این اظهارات جالب توجه را ندارم، فقط می‌گویم که این پرونده تصویر نقاشی شده‌ای از رنج و اندوه را در این قالب ارائه کرده است: «با ارزش‌ترین چیز در زندگی‌ام، دولت اسرائیل است.» این جمله از یکی از مشهورترین شهروندان نیویورکی است که در این مجله نقل شده است؛ به گونه‌ای که انسان تصور می‌کند موجودیت اقلیتی که در میان سایر اقلیت‌های آمریکا از بیشترین ثروت و قدرت برخوردار است، واقعاً در معرض تهدید قرار دارد. یکی دیگر از آنان، از این تندتر، اظهار داشته است که یهودیان آمریکا در آستانه کشتار دوم (هولوکاست Holocaust) قرار دارند. مطمئناً همان گونه که یکی از نویسندگان

مقالات گفته است، اکثر یهودیان آمریکا از آن چه که اسرائیل در کرانه باختری مرتکب شده مشتاقانه حمایت می‌کنند؛ به عنوان مثال یک یهودی آمریکایی گفته است که در حال حاضر پسرش در ارتش اسرائیل خدمت می‌کند و او «مسلح و خطرناک بوده و در حد توانش فلسطینی‌ها را خواهد کشت.»

گناه مرفه بودن در آمریکا در این نوع از افکار و هم‌گونه دارای نقش است، اما این مسئله عمدتاً حاصل انزوایی عمیق در میان تخیلات، اساطیر و داستان‌های جعلی است که خود نتیجه تعلیمات و ناسیونالیسم نااندیشیده و منحصر به فرد در جهان است. در طی دوسالی که انتفاضه آغاز شده است، رسانه‌های آمریکایی و سازمان‌های مهم یهودی تمامی حملات خود را علیه تعالیم و معارف اسلامی در جهان عرب، پاکستان و حتی ایالات متحده متمرکز کرده‌اند. آنها مقامات اسلامی از جمله یاسر عرفات، به عنوان یک مقام فلسطینی، را به متفر ساختن کودکان و نوجوانان و تشویق آنان به انجام عملیات استشهادی و ستایش بی‌حد از جهاد متهم می‌کنند. با این حال از حاصل آن چه که یهودیان آمریکا از منازعه فلسطین فراگرفته‌اند خیلی کم سخن به میان آمده است: آن (سرزمین فلسطین) از سوی خداوند به یهودیان هدیه شده است، آن جا سرزمینی خالی بود، این سرزمین از سوی بریتانیا آزاد شد، بومیان این سرزمین فرار کردند چرا که رهبرانشان به آنها این گونه دستور دادند، و این که در واقع فلسطینی‌ها

وجودیتی ندارند مگر در این اواخر که در هیأت تروریست ظاهر شده‌اند، و در آخر این که تمامی عرب‌ها ضدنژاد سامی هستند و می‌خواهند یهودیان را بکشند.

در هیچ مرحله‌ای از این تحریک به نفرت، این واقعیت که ملتی به نام فلسطینی موجودیت دارند، به چشم نمی‌خورد. از جمله نکات دیگری که باید به آن اشاره کرد این که میان دشمنی و عداوت فلسطینیان نسبت به اسرائیل و آن چه را که اسرائیل از سال ۱۹۴۸ در حق آنان روا داشته هیچ رابطه‌ای برقرار نیست. گویی کل تاریخچهٔ غصب اراضی، تخریب یک جامعه، ۳۵ سال اشغال کرانه باختری و غزه، دم زدن نسبت به قتل عام‌ها، بمباران‌ها، اخراج‌ها، مصادرهٔ اراضی، کشتارها، محاصره‌ها، تحقیرها، سال‌ها ترور و مجازات دسته جمعی، هیچ محسوب نمی‌شود، چون اسرائیل قربانی خشم و غضب و خصومت و ضدیت بی دلیل با نژاد سامی و یهودیان از سوی فلسطینی‌ها است. این مسئله برای اکثر حامیان آمریکایی اسرائیل اتفاق نیفتاده است تا ببینند که اسرائیل عامل اصلی اعمال خاصی است که به نام ملت یهود از سوی دولتی یهودی صورت می‌گیرد. و در نتیجه به راحتی این اقدامات را به احساسات خشم و انتقام فلسطینی‌ها پیوند می‌دهند.

در اصل، مسئله این است که فلسطینی‌ها به عنوان انسان موجودیتی ندارند، یعنی به عنوان انسان‌هایی که همچون سایر مردمان برخوردار از تاریخ، آداب و سنت‌ها، جامعه، رنج‌ها و

جاه طلبی‌ها باشند. چرا این مسئله در مورد اکثر مردم جهان صادق است، اما از نظر تمامی یهودیان آمریکا مسئله فلسطینی‌ها امری است که اصلاً ارزش دیدن هم ندارد؟ بر زندگانی کردن مردمان بومی در فلسطین وقوف وجود دارد زمانی مردم بومی در فلسطین زندگی می‌کردند - تمامی رهبران صهیونیست به این نکته واقف بوده و از آن سخنی گفته‌اند - اما نباید هرگز این حقیقت را به عنوان واقعیتی پذیرفت که ممکن است از مستعمره کردن جلوگیری کند. از این رو تلاش جمعی صهیونیست‌ها یا در جهت انکار واقعیت است و یا - به ویژه در ایالات متحده یعنی جایی که واقعیات به منظور اثبات عملی، چندان در دسترس نیستند - از طریق ایجاد یک ضدواقعیت به دروغ‌پردازی دربارهٔ آن می‌پردازند. چنددهه است که به بچه مدرسه‌ای‌ها تفهیم می‌کنند زمانی که پیشگامان صهیونیست وارد فلسطین شدند، هیچ فلسطینی در آن جا وجود نداشت و آن کسانی که سنگ پرتاب می‌کنند و با اشغالگران می‌جنگند جمعی تروریست‌اند که مستحق مرگ‌اند. مختصر این که فلسطینی‌ها سزاوار چیزی مثل موجودیت و زندگی جمعی نیستند، از این رو آنان را باید تغییر شکل داد یا به صورت تصاویر معکوس و منفی درآورد. اینها تماماً نتیجه تعالیم و آموزش‌های تحریف شده‌ای است که در میان میلیون‌ها کودک و نوجوانی که کمترین آگاهی ندارند، منتشر می‌شود؛ کودکانی که اصلاً اطلاع ندارند که برای خدمت به یک

۱۰۴

هدف سیاسی - ایدئولوژیک، چهره مردم فلسطین به طور کامل انسان زدایی و ضدبشری شده تا سطح حمایت‌ها از اسرائیل در درجهٔ بالا بماند.

حیرت آور این که در این نوع تحریفات، باورهای همزیستی میان ملت‌ها هیچ نقش و تأثیری ندارند. در حالی که یهودیان آمریکا می‌خواهند که به عنوان یهودی و آمریکایی در آمریکا شناخته شوند، هیچ تمایلی ندارند تا وضعیت مشابهی را به عنوان عرب و فلسطینی به مردم دیگر بدهند که از ابتدا مورد ستم اسرائیل واقع شده‌اند.

حتی اگر یک نفر سال‌ها در ایالات متحده زندگی کند به عمق مسئله پی خواهد برد که تا چه میزان این امر فراتر از مسایل سیاسی روزمره است. سرکوب فکری فلسطینی‌ها به واسطهٔ تعالیم صهیونیستی اتفاق افتاده است؛ تعالیمی که یک فهم غیرمنطقی و به شکل خطرناکی تحریف شده از واقعیت را ارائه می‌دهد که هر چه اسرائیل مرتکب آن شود به عنوان یک قربانی انجام می‌دهد. براساس موارد مختلفی که در بالا به آن اشاره کردم، یهودیان آمریکا به شکل گسترده دچار بحران شده‌اند و همان احساسی را دارند که اکثر یهودیان اسرائیلی دست راستی دارند یعنی در معرض خطر و بقایشان در آستانه تهدید قرار دارد. کاملاً مشهود است که این مسئله ربطی به واقعیت ندارد، اما به نوعی مرتبط با یک دولت توهم‌زده است که متأثر از خودشیفتگی محض غیرمنطقی، تاریخ و

حقایق را تحت الشعاع قرار داده است. دفاعیه اخیری که «ولفوویتس» در سخنرانش ارائه کرد حتی به فلسطینی‌ها راجع نیست، بلکه در حقیقت او از سیاست‌های خاورمیانه‌ای بوش حمایت کرد.

این مسئله در مقیاسی وسیع، ارائه چهره‌ای ضدبشری از فلسطینی‌ها است و با مشاهدهٔ عملیات‌های استشهادی که مبارزه فلسطینیان را ناهنجار و تحقیرکننده جلوه می‌دهند، ممکن است انسان حتی نظری بدتر از این داشته باشد. تمامی جنبش‌های آزادی‌بخش در طول تاریخ تأکید داشته‌اند که مبارزه آنها برای زندگی - و نه مرگ - است. چرا باید مبارزات ما یک استثنا باشد؟ هر چه زودتر به دشمنان صهیونیستمان پیاموزیم و نشان دهیم که مقاومت ما عرضه کنندهٔ همزیستی و صلح است، در نتیجه، احتمال این که آنان عمداً دست به کشتار ما بزنند کمتر خواهد شد و هرگز ما را صرفاً یک تروریست نخواهند دانست. منظور این نیست که شارون و نتانیاهو قابل تغییرند، بلکه می‌گویم که یک عده هوادار فلسطینی - بله فلسطینی - وجود دارند، همان طور که هواداران آمریکا و اسرائیل وجود دارند، که باید از طریق استراتژی و تاکتیک به آنان یادآور شد که نیروی سلاح، تانک‌ها و بمب‌های انسانی و بلدوزرها راه حل مسئله نیستند، بلکه فقط به توهمات و تحریفات بیشتر در دو طرف دامن می‌زنند.